

نقد زبان، راهی به سوی زندگی اخلاقی

نگاهی ویتگنشتاینی به رابطه‌ی واقعیت و ارزش

نویسندگان: حمد شرف‌شاهی

سپید و سیاه

سرشناسه	:	شرفشاهی، احمد، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور	:	Sharafshahi, Ahmad نقد زبان، راهی به سوی زندگی اخلاقی: نگاهی ویتگشتاینی به رابطه‌ی واقعیت و ارزش / نویسنده احمد شرفشاهی.
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات سید و سیاه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۲۳۶ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۶۰۶۶-۱-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	ویتگشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱ م -- نقد و تفسیر
موضوع	:	Wittgenstein, Ludwig -- Criticism and Interpretation
موضوع	:	زبان -- فلسفه
موضوع	:	Language and languages -- Philosophy
موضوع	:	واقعیت
موضوع	:	Reality
موضوع	:	ارزش‌ها -- فلسفه
موضوع	:	Values -- Philosophy
موضوع	:	BP۳۳۷
موضوع	:	۱۹۲
موضوع	:	۵۷۹۰۲۷۴
موضوع	:	شماره کتابشناسی ملی

نقد زبان، راهی به سوی زندگی اخلاقی

نویسنده: احمد شرفشاهی

ناشر: انتشارات سید و سیاه

شماره‌تان: ۱۰ - نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،

کوچه بهشت آیین، پلاک ۱۹، طبقه همکف

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۱۱	فصل اول: نور بهویی مسئله واقعیت / ارزش
۱۱	۱- درآمد
۱۲	۲- هیوم
۲۲	۳- کانت
۳۰	۴- مور
۳۶	۵- پوزیتیویست‌های منطقی
۴۱	۶- جمع‌بندی
۴۷	فصل دوم: فلسفه نقدی ویتگنشتاین متقدم
۴۷	۱- درآمد
۴۸	۲- فرگه و اصالت حکم
۵۲	۳- تراکتاتوس و اندیشه‌ی روش
۵۳	۳-۱- نقدی بودن فعالیت یا روش فلسفه
۵۵	۳-۲- تمایز میان نشانه و نماد، ابزار روش نقدی
	۳-۳- نقدی بودن روش فلسفه: تفسیر کارنپ و هکر از نقدی
۵۸	بودن روش فلسفه

۳-۴- نقدی بودن روش فلسفه: نقد تفسیر کارنپ و هکر از

نقدی بودن روش فلسفه ۶۱

۳-۵- نقد فلسفی با توجه به ابهام نوع دوم از عدم تمایز میان

نشانه و نماد ۶۵

۳-۶- زبان نشانه‌ای در عرض زبان طبیعی نیست ۷۰

۴- جمع‌بندی ۷۲

۷۹ فصل سوم: فلسفه نقدی ویتگنشتاین متأخر

۱- رامد ۷۹

۲- چر شرنیس ویتگنشتاین ۸۱

۲-۱- معنا و کاربرد: نقد نگاه سنتی به زبان ۸۱

۲-۲- فلسفه و طرد انسان ۸۳

۲-۳- رابطه‌ی امری زان و خودی زیست ۸۸

۲-۴- رد باز نمودگرای ۸۹

۳- قاعده یا معیار سخن در پژوهش‌های فلسفی ۹۲

۳-۱- تفسیر کلاسیک از بی‌معنایی ۹۲

۳-۲- تفسیر نادرست دیگر از بی‌معنایی: مشکل از بحث گزاره -

های چهارچوب ۹۷

۳-۳- نقد تفاسیر مذکور ۱۰۱

۳-۴- امکان فرا روی در زبان ۱۰۷

۴- روش‌شناسی نقدی ویتگنشتاین متأخر ۱۱۱

۴-۱- تکرار روش شناختی ۱۱۱

۴-۲- فعالیت نقدی ۱۱۴

۵- جمع‌بندی ۱۲۳

فصل چهارم: بررسی مسئله واقعیت / ارزش (هست / باید) بر اساس

فلسفه وینگشتاین ۱۲۹

۱- درآمد ۱۲۹

۲- شرح مسئله ۱۳۰

۲-۱- رویکرد عینی ۱۳۲

۲-۲- رویکرد ذهنی ۱۳۳

۲-۳- رویکرد امری (تجویزی) ۱۳۵

۲-۴- انواع واقع گرایی / ناواقع گرایی ۱۳۷

۲-۵- خواسته اخلاق ۱۴۱

۳- نقد دوگانه‌ی واقعیت / ارزش به واسطه‌ی نقد دوگانه‌ی واقع گرایی /

ناواقع گرایی ۱۴۳

۳-۱- نقد دوگانه‌ی واقع گرایی / ناواقع گرایی ۱۴۴

۳-۱-۱- طرح کاربرد جهت بد دوگانه‌ی واقع گرایی /

ناواقع گرایی ۱۴۵

۳-۱-۲- واقعیت‌ها به جای واقعیت ۱۵۰

۳-۱-۳- نقد یکه‌انگاری مفاهیم عینیت / واقعیت ۱۵۳

۴- دسته‌بندی گزاره‌ها بر مبنای کاربرد آنها و نه الفاظ مندرج در آنها ۱۶۱

۴-۱- نقد یکه‌انگاری مفهوم توصیف ۱۶۵

۵- استدلال اخلاقی یا استنتاج باید از هست ۱۶۷

۵-۱- انگاره‌ای اشتباه از عقلانیت ۱۶۸

۵-۲- روش‌ها به جای روش ۱۷۲

۵-۳- استنتاج در اخلاق ۱۷۳

۶- نقش آثار داستانی در اخلاق ۱۸۱

۷- نگاهی تاریخی به چرایی تفوق متافیزیک‌اندیشی در اخلاق..... ۱۸۹

۷-۱- ظهور فیزیک جدید و متعالی سازی منطق آن ۱۹۰

۷-۲- جنگ‌های مذهبی انگیزه‌های برای تصلب روش‌شناختی ..

۱۹۲.....

۷-۳- انگیزه‌های الهیاتی در تصلب روش‌شناختی ۱۹۳

۸- خاص‌گرایی روش‌شناختی ۱۹۵

۸-۱- اهمیت دلایل به جای علل ۱۹۵

۸-۲- تفاوت ماهوی در روش علوم طبیعی و انسانی ۱۹۷

۹- جمع‌بندی ۲۰۵

۲۰۹

نتیجه

۲۱۵

کتابنامه

مقدمه

یکی از مسائل بنیادین تاریخ فلسفه رابطه‌ی میان واقعیت و ارزش بوده است که در این فصل در دوران مدرن نقشی محوری در تاریخ فلسفه داشته است. اگرچه این مسئله اول بار به زبان هیوم جاری شد اما نباید از نظر دور داشت که ریشه‌های آن در فلسفه‌های پیش از او حضور دارد و به عبارتی هیوم این بحران را به حد کمال عیان ساخت. رابطه‌ی میان این دوگانه در تاریخ چند سده‌ی اخیر فیلسوفان نامی را به خود مشغول داشته است و این دوگانه با نام‌ها و اشکال متنوعی سر بر آورده است، مانند: هست / باید، دانش / ارزش، عقل نظری / عقل عملی، علیت / آزادی، طبیعت / عقل، اخلاق / تمایلات، اندیشه / زندگی، علم / ناص، نظر / عمل و غیره. فیلسوفان بزرگی چون کانت، هگل و مارکس و نهضت پسانتیسیم به مصاف این موضوع رفتند و آن را موضوع محوری پژوهش خود قرار دادند و به همین دلیل برخی همچون چارلز تیلور آن را مسئله‌ی محوری فلسفه‌ی دوران مدرن دانسته‌اند. نباید از نظر دور داشت که فهم فلاسفه از سوژه یا انسان ارتباطی جدانشدنی با این مسئله‌ی تاریخی داشته است. علاوه بر این فیلسوفان با مواضع متافیزیکی و معرفت‌شناختی‌ای چون واقع‌گرایی / ناواقع‌گرایی و شناخت‌گرایی / ناشناخت‌گرایی به این دوگانه‌ها

نظر کرده‌اند و تلاش کرده‌اند با أخذ یکی از جوانب این مواضع متافیزیکی یا معرفت‌شناختی، راه‌حلی برای این مسئله بیابند.

هیوم در فقره‌ای که با نام **قانون هیوم** به شهرت رسیده، راه رسیدن از هست به باید را مسدود می‌داند زیرا که هست‌ها محصول تأثرات اولیه‌ی ما و باید‌ها محصول احساسات ما هستند به همین سبب این دو قلمرو را از هم جدا دانست. او انسان را تنها در دایره‌ی روابط علی می‌دید و به همین سبب عقل را نیز برده‌ی احساسات دانست و در نتیجه از نظر او عقل نمی‌تواند از خارج از چهارچوب نظام علی حکمی صادر کند. کانت، مسئله‌ای را که هیوم مطرح کرد مسئله‌ی محوری فلسفه‌ی خود قرار داد و راه صرف هیوم را رفت. او در نقد اول، مرزهای شهود (تجربی) و فاهمه‌ی انسانی را رسم کرد و در نقد دوم نشان داد که حوزه‌ی آزادی (اراده)، اختیار و آیینی انسان کجاست. چه راه حل هیوم که از بین برنده‌ی آزادی انسان بود را بپذیریم و چه راه حل کانت که به واسطه‌ی چرخش کپرنیکی و طرح بود که در تاریخ فلسفه انداخت - به آزادی محوریت می‌داد و به دنبال معرایی برای آن برخلاف اندیشه‌ی عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان پیش از خود بود. شکافی میان واقعیات و ارزش برقرار می‌شد. کانت و هیوم هر دو به شکل متفاوت قلمروی اخلاق را خودآیین می‌دیدند که برای حکم اخلاقی نیازی به هیچ حکم حکایت‌گر واقع نبود.

هگل اما راهی دیگر پیش گرفت. او می‌خواست همچون رمانتیک‌ها شکافی که میان طبیعت و انسان گمان می‌شد را برطرف کند و هم می‌خواست به تبع کانت (و برخلاف هیوم) پاسبان آزادی ریشه‌ای انسان

باشد. نتیجه‌ی چنین پروژه‌ای این خواهد بود که تصور شکاف میان واقعیت و ارزش بدون دلیل اعلام شود. هگل در تمام دوران اندیشه‌ی خود این دوگانه‌انگاری را نشانه رفته است. او در ابتدا به کمک اخلاق مسیحی (او کانت را نماینده‌ی اخلاق یهودی و اصول‌گرایی آن می‌داند) و به کمک مفهوم عشق به دنبال حل این معضل است؛ اما پس از آن و با ورود سدن فلسفه‌اش، تصور سوژه‌ی منتزع از جهان را تصویری ناقص می‌داند و آن را نقاد می‌کند و اساساً جدایی انسان و طبیعت را مورد نقد قرار می‌دهد. صورت بسیار خلاصه از نظر هگل فرد یا سوژه در کنش و عمل، با واقعیت بیرونی متحد می‌شود. در واقع آن سوژه‌ای (سوژه‌ی دکارتی) که تصور می‌شد می‌تواند خارج از تاریخ و موقعیت قرار گیرد توهم سوژه بوده است. سوژه درون تاریخ و موقعیت است که تبدیل به سوژه می‌شود، در واقع انسان در حضور چنین موقعیت‌هایی می‌تواند معنا را در یابد و معنایی بسازد. (این مشابه چری است که ویتگنشتاین از آن به عنوان "شکل زندگی" یاد می‌کند). بنابراین برخلاف کانت آزادی در یک تاریخ قابل استحصال است و اخلاق (آنطور که هگل کانت را نقد می‌کند) صرفاً اصولی صوری نیستند که بریده از شرایط انضمامی باشند.

در فصل اول به تطور تاریخی این مسئله پرداخته‌ام. در این فصل تنها به اندیشه‌ی برخی فیلسوفان پیش یا همزمان با ویتگنشتاین پرداخته‌ام که اندیشه‌ی آن‌ها به صورت تأثیرگذاری در زمانه‌ی ویتگنشتاین به افتراق و جدائی میان واقعیت و ارزش کمک کرده یعنی اخلاق را به حوزه‌ای خودآیین و تک‌افتاده تبدیل کرده است. به همین منظور به هیوم، کانت، مور و گزیده‌ای از اندیشه‌ی پوزیتیویست‌های منطقی بسنده کرده‌ام و

کسانی چون هگل که این دوگانه را شکافی حل ناشدنی نمی‌پندارند مورد بررسی قرار نداده‌ام. اشاره‌ی موجز بالا تنها برای این بود که اشاره شود فیلسوفان بزرگ دوران مدرن به گونه‌های مختلف درگیر این مسئله بوده‌اند و به نوعی این مسئله در فلسفه‌ی آن‌ها نقش محوری داشته است.

ویتگنشتاین چنان‌که هیوم مستقیماً به موضوع واقعیت/ ارزش پرداخته است بدان پرداخته، اما آن‌چه کمک می‌کند تا از ویتگنشتاین استفاده کرده و به مصاف این موضوع رفت نگاه خاصی است که او به فلسفه دارد. نگاه خاص او به فلسفه را من فلسفه به مثابه روش‌شناسی می‌نامم. در واقع فلسفه پژوهشی است جهت این‌که چگونه به مصاف مسائل تاریخی خاصی است یعنی پژوهشی در باب منطق یا روش پرداختن به مسائلی که در تاریخ فلسفه مطرح شده است. به عبارتی دیگر در حل مسئله آن‌چه اهمیت بنیادین دارد، روش است. به همین دلیل بحث روش نزد ویتگنشتاین از ابتداء تا به انتهای اندیشه‌ی فلسفی او نقش مرکزی داشته و خواهیم دید که به مرور زمان در گذار از تراکتوس به پژوهش‌های فلسفی او به پختگی در فهم روش‌شناسی می‌رسد. در واقع چنان‌که خواهیم دید، فلسفه نزد ویتگنشتاین همان روش را به با مسائل فلسفی است.

ویتگنشتاین در تمام دوران فلسفی خود روش درست تفهیدن را فعالیت نقدی می‌داند و از این حیث به نحوی میراث‌بر کانت است. او فیلسوف را کسی نمی‌داند که قوه‌ی خاص و منحصر به فردی داراست و به مدد آن به شناخت انسان و جهان -آن‌چنان که در ذات خود هستند- می‌پردازد. بلکه از نظر او فعالیت فیلسوف، فعالیتی نقدی است که در پی

آن از تیرگی و وهم‌آلودی به روشنی و شفافیت می‌رسیم. فعالیت نقدی در هر دو دوره‌ی اندیشه او ایضاًح (منطقی) اندیشه (زبان) است که به سبب آن به دیدی جدید از مسئله می‌رسیم و می‌بینیم آنچه را که مسئله می‌پنداشتیم در واقع مسئله نبوده است. به عبارتی دیگر به واسطه‌ی ایضاًح مناطقی به دیدی جدید از آنچه مسئله تصور می‌کردیم خواهیم رسید. در واقع آن نگاه کهنه به مسئله بوده است که منجر به ایجاد نظریه‌های فلسفه رفیق برای حل مسئله شده بود و سوء تفاهم دوگانه‌ها یا آنتینومی‌های فلسفه را رقم زده بود. زمانی که آن نگاه مسئله‌ساز را کنار بگذاریم و منظر را ددی بدید اختیار کنیم، خواهیم دید که آنچه به دنبال حلش بودیم منحل شده است. بنابراین فعالیت نقدی‌ای که منظور نظر ویتگنشتاین است عجیب نیست یعنی یک نگاه نظریه‌ساز، نگاهی که تلاش دارد بگوید که از بی‌منظری یا منظری اعلا می‌نگرد، یعنی این توهم را دارد که فیلسوف سوژه‌ای است متعالی که می‌تواند نگاهی خارج از موقعیت و تاریخ به موضوعات داشته باشد. چنین فیلسوفانی خود را در نظریه‌ها و دستگاه‌هایی که ارتباطی با واقعیت ندارند محبوس می‌کنند که آن هم به سبب خیال جدایی و انتزاع از زبان است. زبانی که در همراهی با فعالیت‌های متنوع زندگی زبان می‌شود.

ویتگنشتاین فعالیت فلسفی خود را تخریبی می‌داند، اما تخریب آنچه دارای اهمیت واقعی نیست و تنها توهم اهمیت درباره‌ی آن داریم. منظور از تخریب، تکیه بر نفی در فعالیت نقدی اوست. او این روش را به کار می‌گیرد تا نگاه فیلسوفی را که به سبب ایده‌آل سازی و توسل به شکل ایده‌آل از تبیین، دچار کوتاه‌بینی شده است علاج کند. فیلسوفی که اسیر

تصویر یکسونگرانه‌ی خاصی شده یا قواعدی را قواعد تثبیت شده و غیرقابل تخطی می‌پندارد یا متوسل به مثال‌ها و نمونه‌های یکجانبه‌نگر شده است یا تمثیل‌های گمراه‌کننده او را سردرگم کرده است. بنابراین از نظر او در فرآیند فعالیت نقدی، هدف این است که به واسطه‌ی ایضاح زبان این مشکلات را بر آفتاب بیفکنیم و دیدی نو بدان‌ها پیدا کنیم و به این سبب مسئله‌ای را که ناشی از آن دید مغلوپ بوده است منحل کنیم.

بنابراین از نظر ویتگنشتاین کار فلسفه این نیست که به دنبال آموختن چیز جدیدی به ما باشد، یعنی نمی‌خواهد ما را از جهل به دانش رهنمون کند؛ بل فعالیت فلسفی، فعالیتی است که ما را از سردرگمی و آشفتگی به وضوح و نظم و آرامش گم‌گستگی به خودیابی برساند. بنابراین اولین قدم پاسخ فلسفی این است که به ما نشان دهد دچار سردرگمی و آشفتگی هستیم حتی در هنگامی که گمان می‌کنیم سرشار از یقینیم. بنابراین ویتگنشتاین یک فیلسوف سیستم‌ساز نیست و کم حرف ایجابی می‌زند. این شکلی از روشنگری است که با کانه می‌آغازد که به نوعی قدرت بشر جدید را در نقد می‌بیند، بشری که نقد بلد است و هر چه بیشتر به این ابزار مسلح شود، بیشتر فروتن خواهد شد. بدین سبب ویتگنشتاین - پژوه کسی است که در پایان پژوهش در یک فضای شفاف محدود می‌- زید و سکوت را بر هیاهوی نظریه‌های و آموزه‌های من‌عنودی در بسیاری از حوزه‌ها برتر می‌داند. بر این اساس کسی که می‌خواهد ویتگنشتاین را مورد نقد قرار دهد باید با روش‌شناسی او مقابله کند.

در این راستا در فصول دوم و سوم به‌تطور فلسفه یا روش نقدی نزد ویتگنشتاین در تراکتاتوس و پژوهش‌های فلسفی پرداخته‌ام و نشان داده‌ام

که به چه معنا روش‌شناسی او نقدی یا به عبارت دیگر درمانی است و این‌که ایضاً در روش او چه معنایی دارد.

در ادامه در فصل چهارم فلسفه یا روش نقدی ویتگنشتاین را در ارتباط با مسئله‌ی واقعیت/ارزش به کار گرفته‌ام. در تاریخ فلسفه بر سر این موضوع به صورت عام دو گروه شکل گرفته: واقع‌گرایی و اقسام ناواقع‌گرایی. واقع‌گرایی موضعی است که در آن ارزش‌ها به نحوی در عالم واقع تحقق دارند و جملات اخلاقی توصیف‌گر آن‌ها تلقی شده‌اند. اقسام ناواقع‌گرایی اما منکر این موضعند که ارزش‌ها به نحوی در عالم خارج حضور دارند، پس ارزش را به نحوی به خواست‌ها، احساسات و تمایلات ما فروکاستند تا جایی که نزد ناواقع‌گرایی چون استیونسون بحث اخلاقی تبدیل به پیرایه‌اندازی می‌شود. البته هر دوی این مواضع متعارض نمی‌توانند نقشی برای استدلال اخلاقی و گذار از هست به باید باقی بگذارند. واقع‌گرایان لاجرم به نحوی از سرزدگرایی متوسل خواهند شد که دیگر در آن استدلال معنا نخواهد داشت و بسیاری از اقسام ناواقع‌گرایان از اساس بر طبل جدایی و انفکاک میان هست/باید یا واقعیت/ارزش می‌کوبند. آنچه میانه‌ی نزاع طرفین این جدال معرفتی-فیزیکی قربانی می‌شود زندگی اخلاقی است.

متناسب با آنچه از روش‌شناسی ویتگنشتاین توضیح خواهم داد یک استراتژی ویتگنشتاینی منحل کردن دو طرف واقع‌گرایی/ناواقع‌گرایی خواهد بود. در واقع هم واقع‌گرایی و هم رقبایش موضعی متافیزیکی هستند یا پیش‌فرضی واحد. نباید این‌طور پنداشته شود که اقسام ناواقع‌گرایی به سبب این‌که منکر ادعای متافیزیکی واقع‌گرایان است، موضعی

ضد متافیزیکی هستند. هر دوی این مواضع از یک پیش‌فرض مشترک رنج می‌برند و به همین دلیل مواضعی متافیزیکی هستند هر چند متضاد یکدیگر. در فصل چهارم نشان خواهم داد که چگونه این مواضع متضاد منحل خواهند شد. این مواضع منبعث از نگاهی تک بعدی به مفاهیمی چون واقعیت، توصیف و غیره هستند که همگی نتیجه‌ی نگاهی به زبان هستند که نقش انسان در آن نادیده گرفته شده است، گویی که زبان (و در نتیجه اندیشه‌ی ما) هویتی مستقل از فعالیت‌های ما دارد. با توجه به این بصیرت خواهیم دید که آن دوگانه ناشی از پیش‌فرض و نگاهی مشترک و البته معیوب به زبان بوده است و با تغییر دید ما نسبت به زبان افقی تازه به رویمان باز می‌شود که یکر دوگانه‌ی واقعیت/ ارزش مسئله نمی‌نماید. از پس این نگاه جدید، استلال اخلاقی یا رابطه‌ی هست/ باید نیز تغییر معنا خواهد یافت. در واقع روی به جدایی غیر قابل پل زدن میان هست و باید ریشه در همان نگاه نادرست به زبان و مفهوم توصیف واقعیت دارد، زمانی که آن مسئله منحل گردد. بیگانه این چنین نیست که هیچگاه نتوان از هست به باید رفت. علاوه بر این مفهوم استنتاج نیز در پی تغییر نگاهمان به زبان تغییر خواهد کرد و دیگره‌ی ذاتی آن‌گاه نخواهد داشت که صرفاً همان نگاه صوری باشد.

نباید از نظر دور داشت که در همه‌ی سالیان پس از ویتگنشتاین بسیاری به بصیرت نقدی ویتگنشتاین توجه نداشته‌اند و همواره در موضوعات مختلف فلسفی او را در یکی از دو طیف واقع‌گرایی متافیزیکی یا یکی از اقسام ناواقع‌گرایی قرار داده‌اند. برای مثال روایتی این چنین همواره به گوش رسیده که او از واقع‌گرایی در تراکتانوس به یکی

از انحاء ناواقع‌گرایی (زبانی) در دوره‌ی دوم اندیشه تغییر مسیر داده است. برای مثال نوشته‌های کثیر او در ریاضیات را در دوره‌ی دوم به نحوی قراردادگرایی یا صورت‌گرایی خوانده‌اند یا او را در حوزه‌ی دین ایمان‌گرا دیده‌اند و مواضعی از این دست در دیگر حوزه‌های اندیشه‌ی فلسفی. در این کتاب فلسفه یا روش نقدی او را تنها در حوزه‌ی اخلاق به کار بسته‌ام؛ اما می‌توان با اشعار به روش او فهمید که چگونه ویتگنشتاین را بر پی‌تائیس فلسفه‌ای درمان‌گرایانه و ضد نظریه‌پردازانه است که هرگز موضوع متافیزیکی را نقد می‌کند و در هیچ یک از دو سوی مجادلات متافیزیکی قائل نمی‌گردد. چنانکه خواهیم دید این امر به وسیله‌ی نقد زبان فلسفه انجام می‌شود.

در همین جا بیان یک انداز مزمه می‌نماید که در فصل نتیجه نیز بدان باز خواهم گشت. این که نشان داده شد مسئله‌ی رابطه‌ی واقعیت/ارزش و همچنین هست/باید شبه مسئله است و نه مسئله، به این معنا نیست که گمان شود دیگر به راحتی بتوان نتایج ارزشی دلخواه از هست‌ها گرفت و این ارتباط بدون هیچ محک و معیاری باشد و مستسک باشد. برای هر ایدئولوژی‌ای تا نتایج ارزشی دلخواه خود را بگیرد. در واقع یکی از انگیزه‌های طرح جدایی میان هست/باید، نزد بسیاری از اندیش‌مدان در تاریخ نیز چنین (به ظاهر) استنتاج‌های بدون چفت و بست ارزش‌ها از هست‌ها بوده است. در اروپای دوران پس از نوزایی یک از دلایل رأی به تفکیک هست/باید (همان‌طور که در متن هیوم نیز نمود دارد) نتایج ارزشی خانمان‌سوزی بوده است که از مجموعه عقاید نظام‌های الهیاتی آن

دوران استنتاج می‌شد. اما تنها راه مخالفت با این رأی فروکاستن اخلاق به پرویاگاندا نیست.

برای مثال اگر کسی چنین استدلال کند که چون اولین تمدن در منطقه‌ی ما به وجود آمده پس ما انسان‌های متمدن‌تر یا برتر (و بی‌شمار استدلال‌های نژادپرستانه‌ی دیگر از این دست) هستیم، مشکل از این نیست که و میان واقعیت و ارزش ارتباط برقرار کرده است بلکه مشکل این است که توضیح درستی ارائه نکرده که چگونه میان اول بودن و برتر بودن در این مورد خاص تناظر برقرار کرده است (به این مثال در فصل نتیجه باز خواهیم شد). نباید از ترس چنین شبه استدلال‌هایی در دام این اندیشه افتم که ارتباطی میان واقعیت و ارزش نیست و در نتیجه اخلاق را به احساسات و عادات خود فروبکاهیم. آنچه اهمیت دارد فهم این نکته است که این مسائل در تالین اندیشه چگونه سر برآورده‌اند و چگونه می‌توان نگاهی دیگر به این مسئله پرداخت که نه به واقعگرایی متافیزیکی خام بینجامد و نه راه را به در شل از اندیشه و استدلال اخلاقی ببندد. این کتاب در تلاش است تا نشان دهد که چگونه این دوگانه‌های متافیزیکی همگی بر سر یک سفره نشسته‌اند و در پیش‌فرض مشترکی بنا شده‌اند که باعث می‌شود نتوانیم موضوع را به روشنی صد کنیم.